ارزیابی جایگاه صحابه در تبیین قرآن

آیت‌الله شیخ محمّد سند

ترجمه: محسن احتشامی‌نیا*

چکیده: این گفتار در باب جایگاه صحابهٔ پیامبر ﷺ در تبیین قرآن و حجّیّت اقوال آنان در این زمینه است. نگارنده حجّیّت مطلق سخنان صحابه را ردّ می‌کند و در این مورد، از آثار دانشمندان اهل تسنّن، سند می‌آورد. وی با اشاره به اختلافات صحابه با یکدیگر، عدالت مطلق آنان را نمی‌پذیرد و بیان می‌کند که آنها خود دربارهٔ خویشتن چنین نظری نداشته‌اند.

سخنان طه حسین، احمد امین، ناصرالدین البانی، از دانشمندان معاصر اهل تسنّن، و علّامه سیّد محمّدحسین طباطبایی از دانشمندان معاصر امامی، پایان‌بخش این گفتار است. این گفتار در نقد دیدگاههای آیت‌الله شیخ محمّدهادی معرفت در باب حجّیّت آراء و اقوال تفسیری صحابه نوشته شده است.

کلید واژه: تفسیر ـ آراء صحابه / معرفت ـ محمّدهادی / التفسیر

---

*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مرکزی.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

الأثری الجامع ـ نقد و بررسی / طباطبایی ـ سیّد محمّدحسین، دیدگاه تفسیری / حسین ـ طه، نظر در مورد صحابه / امین ـ احمد، دربارهٔ صحابه / عدالت صحابه / سند ـ محمّد.

اشاره

این مقاله حاصل درس گفتاری از آیت‌الله شیخ محمّد سند در نقد پاره‌ای از مبانی تفسیری آیت‌الله شیخ محمّدهادی معرفت است؛ بدان امید که مجالی دیگر برای تضارب آراء فراهم آورد. اصل مقاله را محقق فاضل جناب شیخ اسماعیل بحرانی در اختیار ما نهاد که ضمن تشکّر، دوام توفیقات ایشان در خدمت به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را از خداوند متعال خواهانیم.

شرح حال مختصر آیت‌الله سند در سفینه، شمارهٔ ۱۵ آمده است. شرح حالِ خود نوشتِ آیت‌الله معرفت به نقل از «ویژه‌نامهٔ همایش بین‌المللی قرآن کریم و مسائل جامعهٔ معاصر» (اصفهان: اوّل تا سوم آذرماه ۱۳۸۵، ص ۵۷ـ۵۸) در اینجا نقل می‌شود.

«اینجانب محمّدهادی معرفت، فرزند علی، متولّد سال ۱۳۰۹ در کربلا ـ عراق، از سلالهٔ علمی متّصل به فقیه بزرگقدر مرحوم شیخ علی‌بن عبدالعالی میسی، صاحب رسالهٔ میسیهٔ در «صیغ العقود و الایقاعات» می‌باشم. خانوادهٔ ما اوائل قرن چهاردهم قمری، از اصفهان به کربلا مهاجرت نموده که والد اینجانب در آن وقت، دارای ۱۰ سال عمر بوده است که بعدها از علما و خطبای نامی کربلا گردید.

فامیل اصلی ما اشرفی بود؛ مانند دیگر اشرفیها که اکنون در اصفهان و دیگر نقاط ایران می‌باشند و فامیل معرفت را در کربلا برای پدر اینجانب برگزیدند و بدین لقب معروف شدیم.

تحصیلات سطح و مقداری از خارج فقه و اصول را در حوزه علمیّهٔ کربلای آن وقت، نزد اساتیدی معروف گذراندم. نخست از والد محترم و مرحوم سیّد سعید تنکابنی و شیخ محمّد کلباسی و سطوح عالیه را نزد شیخ یوسف خراسانی بیارجمندی از شاگردان مرحوم نائینی، و حاج آقا میرسیّد حسن قزوینی از شاگردان

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

مرحوم آخوند خراسانی گذراندم.

سپس در سال ۱۳۷۹ ق به نجف اشرف منتقل گشته، نزد اساتیدی مانند: سیّد محسن حکیم، سیّد ابوالقاسم خوئی، سیّد علی فانی، شیخ حسین حلّی، میرزا باقر زنجانی و سپس امام راحل ـ قدّس الله اسرارهم ـ حضور یافتم و در سال ۱۳۹۱ ق به حوزهٔ علمیّهٔ قم وارد شده، از محضر درس مرحوم میرزا هاشم آملی نیز بهره بردم.

از همان دوران که در حوزهٔ علمیّهٔ کربلا بودم، علاوه بر تحصیل و تدریس به تحقیق پیرامون مسائل اسلامی، به صورت گروهی با جمعی از فضلا اشتغال داشتم. و این شیوه (تحصیل ـ تدریس ـ تحقیق) پس از انتقال به نجف اشرف، شدّت و جدّیّت بیشتری مخصوصاً در جنبهٔ تحقیق یافت.

بیشتر علاقهٔ اینجانب از روز نخست، پیرامون فقه و قرآن بود و همچنان ادامه دارد و پا به پای تحقیق پیرامون مسائل قرآنی، در مسائل فقهی مخصوصاً نوآوریهای اندیشهٔ فقهی معاصر [تحقیق] داشته و دارم.

تحقیق پیرامون مسائل قرآنی نیز در نجف اشرف از سال ۱۳۸۰ ق با جمع فضلا شدّت یافت و به صورت نوشته‌ها و مقاله‌ها درآمد و تا جلد ۳ التمهید در نجف اشرف انجام گرفته و پس از انتقال به حوزهٔ قم، همچنان ادامه یافت.

انگیزهٔ پرداختن به مسائل قرآنی ـ علاوه بر عشق و علاقهٔ شخصی ـ خلائی بود که در مکتب تشیّع در زمان معاصر یافتم و برایم ناگوار آمد؛ لذا با تمام توان برای سدّ این فراغ کوشیدم و ـ بحمدالله ـ موفّق بوده و امکانات ـ به یاری خدا ـ برایم فراهم گردیده است؛ لذا هرگونه کوتاهی را برای خود گناه می‌شمرم.

التمهید تا ۶ مجلّد به چاپ رسیده و مشغول تدوین جلد ۷ هستم. و دو مجلّد دربارهٔ التفسیر و المفسرون، و یک جزوهٔ تاریخ قرآن نیز به چاپ رسیده و تاکنون ۵ جلد در معارف قرآنی نوشته که هنوز به چاپ نرسیده است. و لایزال به حکم وظیفهٔ شرعی، در تحقیق پیرامون مسائل قرآنی اشتغال دارم و هرگز احساس خستگی نمی‌کنم؛ بلکه حالت ابتهاج همیشه مرا فراگرفته و این از برکت قرآن مجید است. الحمدلله علی هذا التوفیق و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین.»

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

۱. سخنان آیت‌الله معرفت در مورد جایگاه صحابه در تفسیر قرآن

۱ـ۱ـصحابه حاملان مسئولیّت بزرگ رسالت و علمداران اسلام

آیت الله محمّدهادی معرفت در کتاب «التفسیر الأثریّ الجامع» تحت عنوان «تفسیر در دورهٔ صحابه» می‌نویسد:

بزرگان صحابه بعد از پیامبر، کسانی بودند که این بار سنگین و والا را برداشتند؛ پرچم اسلام را در اکناف عالم برافراشتند و پیام خدا را با نهایت تلاش و کوشش رساندند.

۱ـ۲ـصحابه درهای علم پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که جز از زبان او سخن نمی‌گفتند.

وی تحت عنوان «تفسیر صحابی در زمینهٔ رَوائی و اعتبار» می‌نویسد:

ارزش گرانبهای تفسیر صحابی از دو جنبهٔ علمی و عملی است؛ چرا که ایشان درهای دانش علم پیامبر صلی الله علیه و آله و راههای رسانندهٔ به اویند. به همین جهت، پیامبر آنها را پرورانید و آگاه ساخت و عمق بخشید که واسطه‌ای میان او و مردم باشند برای اینکه وقتی به سوی قومشان بازگردند، آنها را هشدار دهند. آنها نیز فقط از طریق منبع وحی امین الاهی، مردم را آگاه می‌کردند و از زبان گویای حقِّ آشکارِ او سخن می‌گفتند. (التفسیر الاثری الجامع ۱: ۹۸)

تا آنجا که گوید:

خلاصه آنکه به یقین، ارزش تفسیر صحابه، ناشی از نزدیکی‌شان به رسول خدا و توجّه حضرتش به امر تعلیم و تربیت آنان بوده است. ایشان به لحاظ زمانی، آگاه‌ترین افراد به شأن نزول قرآن و داناترین افراد به اهداف و مقاصد و نیّاتش بوده‌اند؛ همان‌گونه که سیّد ابن‌طاووس گفته: دانش آنان به نزول قرآن، نزدیک‌ترین دانش است. (همان: ۱۰۱)

۱ـ۳ـسخن علّامه طباطبایی در مورد عدم حجّیّت قول صحابی

مرحوم معرفت سخن علّامه طباطبایی را در پاورقی چنین آورده است: او ذیل آیهٔ **[بالبیّنات و الزبر...]** (سوره نحل: ۱۶ / ۴۴) گوید:

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

این آیه اشاره به حجّیّت سخن پیامبر در تبیین آیات قرآنی دارد و با حدیث ثقلین، اهل بیت پیامبر به او ملحق می‌شوند. و امّا بقیّهٔ مردم ـ خواه از صحابه و تابعین و خواه از علماء باشند ـ برای بیانات ایشان هیچ حجّیّتی وجود ندارد؛ زیرا آیه شمول ندارد و هیچ نصّ معتبری بر حجّیّت بیانشان به طور مطلق وجود ندارد. (المیزان: ج ۱۲، ص ۲۷۸)

علّامه طباطبایی در کتاب قرآن در اسلام نیز چنین می‌گوید:

سخن پیامبر در تفسیر قرآن ـ به نصّ آیهٔ شریفهٔ ۴۴ از سورهٔ نحل ـ حجّیّت دارد. همچنین قول عترت پیامبر ـ به نصّ حدیث ثقلین ـ حجّت است. امّا سخنان صحابه و تابعین ـ مانند سخنان دیگر مسلمانان ـ هیچ‌گونه اعتبار و روایی خاصّ ندارد. (قرآن در اسلام: ص ۴۹)

آیت الله معرفت به دنبال سخنان علّامه، چنین اضافه می‌کند که «این سخن جدّاً عجیب می‌نماید!» (التفسیر الاثری الجامع: ص ۱۰۱)

۱ـ۴ـ اعتراض شدید به علاّمهٔ طباطبایی

آیت‌الله معرفت در ردّ سخن علّامه طباطبایی آورده است:

از اینجاست که ما موضع‌گیری علّامه طباطبایی را شگفت می‌دانیم، زیرا او در اعتبار قول صحابه و تابعین در زمینهٔ تفسیر تردید کرده است؛ از آن روی که دلیل خاصّی برای اعتبار آن نمی‌شناسد؛ امّا مسئله برخلاف این است. قرآن می‌فرماید:

﴿فلولا نَفَرَ من کلّ فرقةٍ منهم طائفةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِي الدّین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلّهم یحذرون﴾ (توبه (۹): ۱۲۲)

«پس چرا از هر جمعی از ایشان کسانی کوچ نمی‌کنند تا در دین، دانشمند شوند و قوم خویش را چون به سویشان بازآیند، بیم کنند؛ باشد که ایشان بترسند.»

آیا این آیه، دلیل بر حجّیّت قول صحابه در هشدار و تبیین نسبت به آنچه فهمیده‌اند، نیست؟ آیا مگر انذار همان بیان و اعلام به مبانی شریعت و معالم دین نیست؟ و اگر انذار، حجّت بالغهٔ الاهی نباشد، پس وجه هشدار بعد از

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

بیان چیست؟

مگر نه این است که رسول خدا صحابه را پرورانید تا آن پیام را ابلاغ کنند و همان‌گونه که خود تربیت شدند، مردم را تربیت نمایند تا مرجع مردم شوند و مردم از آنان کسب علم کنند و از ایشان بهره‌برداری علمی نمایند؛ همان‌گونه که آیه می‌گوید:

﴿و کذلك جعلناکم أمّةً وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً﴾ (بقره (۲): ۱۴۳)

«و این چنین شما را گروهی مختار قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.»

مگر نه آن است که پیامبر، ایشان را برای امّت، پس از خودش مورد اعتماد قرار داد؛ همان‌گونه که خودش برای اصحابش در زمان حیاتش مورد وثوق بود؟ صحابهٔ پیامبر مورد اعتماد نبودند، مگر به سبب آنکه ایشان حاملان علم پیامبر به مردم بودند و پیامبر شریعت خود را به آنها سپرد تا به جهانیان برسانند. (التفسیر الاثری الجامع: ص ۱۰۱)

۱ـ۵ـ حجّیّت قول صحابی به طور مطلق

آیت‌الله معرفت با استناد به حدیث ضعیفی از کتاب عیون اخبار الرضا علیه‌السلام می‌گوید:

همهٔ این حدیث دربارهٔ درایت و علم و فهم صحابی از مبانی دین است. اگر دربارهٔ روایتش بگوییم، از جهت قوّت و اعتبار یقیناً از درایتش کمتر نیست؛ چرا که مسلّماً یک شخص راستگو و تصدیق شده، دربارهٔ مطلبی که آن را یافته و از آن آگاه شده و حرمتش را پاس داشته سخن گفته است. (التفسیر الاثری الجامع: ص ۱۰۴)

وی بعد از بیان حدیثی از امیر مؤمنان علیه‌السلام دربارهٔ صحابه می‌گوید:

پس صحیح آن است که برای سخن صحابی در تفسیر، اعتبار قائل شویم؛ چه در درایتش و چه در روایتش. زیرا یکی از منابع اصیل در تفسیر، قول صحابی است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

(التفسیر الاثری الجامع: ص ۱۰۵)

۱ـ۶ـدانشهای تابعین امتداد نور رسالت

وی تحت عنوان «تفسیر در دورهٔ تابعین» چنین می‌گوید:

هنوز دوران صحابه به پایان نرسیده بود که مردانی همچون آنان درخشیدند تا جانشینان صحابه در حمل امانت الاهی و ادای رسالت پیامبر در کرهٔ زمین باشند. اینان تابعینی بودند که از صحابه به نیکی تبعیت می‌کردند. ایشان کسانی بودند که روزگار آنان را به تأخیر انداخته بود تا امکان بهره‌گیری از انوار عهد رسالت را ـ که با خیر و برکت تابیده بود ـ برای دیگران فراهم سازند. اینان جانشینانی شدند که به جای بزرگان صحابه قرار گرفتند و در محضر مبارک آنان شاگردی کردند و از علومشان بهره بردند و از پرتو هدایتشان نور کسب کردند. و کسی که در ابتدای نور رسالتی باشد که تمامی زمین را روشن کرده، باید حتماً دوام داشته باشد و جاودان بماند. (التفسیر الاثری الجامع: ص ۱۰۵)

۱ـ۷ـصحابه مانند ستارگان آسمان و چراغهای نور و روشنگران هدایت‌اند.

وی در جای دیگر گوید:

بزرگان صحابه، به دلیل فراوانی، در سرزمینهای مختلف پراکنده گشتند. هرجا فرود می‌آمدند یا از هر نقطه‌ای از نقاط زمین که می‌گذشتند، همچون ستارگان آسمان، چراغهایی فرا راه تاریکیها و انوار هدایت بودند.

آنان بدین وسیله، معالم دین را شکوفا کردند و تعالیم اسلام را انتشار دادند و مفاهیم استوارِ کتاب و سنّت را بین مردم و در سرزمینهای مختلف برافراشتند و پخش کردند. (التفسیر الاثری الجامع: ص ۱۰۶)

۱ـ۸ـبزرگان تابعین، شایستگان حمل سنگینی رسالت اسلام بین مردم در مشرق و مغرب

وی تحت عنوان «بزرگان تابعین» گفته است:

این است مکاتب تفسیری که مردانی دانشمند بزرگ از آن فارغ التحصیل شدند؛ کسانی که همتایان حمل رسالت سنگین اسلام به سوی مردم، در مشرق و مغرب زمین بودند. معالم دین به وسیلهٔ ایشان شکوفا شد و احکام شریعت و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

مبانی آن در گوشه و کنار کشورهای اسلامی، به دست آنان انتشار یافت. (همان، ص ۱۰۷)

۱ـ۹ـاتباع تابعین، بزرگانی که آسیاب علم در سراسر جهان به گرداگرد وجود آنان می‌چرخید

وی تحت عنوان «اتباع تابعین» گفته است:

اتباع تابعین نیز به ایشان ملحق می‌شوند؛ آنان که بر طریقهٔ آنان مشی کردند و آثار نیکی بر منوال آنان به یادگار گذاشتند. آنها شمار بسیاری از عالمان والامقامی هستند که در اطراف و اکناف زمین، آسیاب عِلم بر مدار آنان می‌چرخد و آفاق از آوازه‌ی آنان پر گشته است. ایشان پیشوایان علم و محلّ رجوع مردم گشتند و جویندگان علم و فضیلت از هر ناحیه‌ای به سوی آنان می‌شتافتند. (التفسیر الاثری الجامع: ص ۱۱۲)

۲. پاسخ به برخی موارد نادرست

می‌بینید که آیت الله معرفت در عصمت صحابه چه سخنانی گفته است. براساس کلام وی، «آنها مردم را فقط به منبع وحی امین الاهی می‌رسانند، فقط از زبان گویای حقّ آشکار او سخن می‌گفتند، حجّیّت سخنان آنان مانند حجّیّت اهل البیت او یا حتی بالاتر از آنهاست. وی اینان (صحابه) را رسانندهٔ امانت شریعت به سوی مردم شناسانده است؛ در حالی‌که هیچ کدام از علمای شیعه در طول چهارده قرن گذشته، چنین توصیفاتی از صحابه نکرده است.

قبل از آن‌که نقد سخنان وی را آغاز کنیم، می‌گوییم: اگر مقصود او از این سخنان که «صحابه نجوم آسمان و راهنمایان هدایت‌اند...» حجّیّت آنان است، باید بگوییم که حجّیّت آنها مانند بقیّهٔ راویان است. باید دانست که این صفات ـ که صحابه درهای علم پیامبر هستند و مردم را فقط به وحی مطمئن الاهی می‌رسانند ـ بر حجّیّت راوی منطبق نیست و بر آنان دلالت نمی‌کند. اگر مراد از حجّیّت صحابه، مانند حجّیّت فقهاء و مجتهدان است ـ همان‌گونه که از آیهٔ «نفر» برمی‌آید ـ حجّیّت فتوای فقیه و مجتهد بر بقیّهٔ فقهاء و مجتهدان، شامل بقیّهٔ فقهاء و مجتهدان از

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

نسلهای امّت نمی‌شود؛ بلکه شامل عوام امّت در بقیّهٔ زمانها نیز نمی‌گردد؛ زیرا برای حجّیّت فقیهان و مجتهدان، زنده بودن آنان شرط است و هیچ‌گاه فتوای مجتهد مرده حجّیّت ندارد؛ علاوه بر اینکه در حجّیّت فتوای فقهاء و مجتهدان، اعلمیّت شرط است. حدّاکثر چیزی که درباره‌ی آنان می‌توان گفت، آن است که برخی از آنان فقیهانی بودند که فقاهت را به افرادی فقیه‌تر از خود انتقال داده‌اند؛ در حالی که می‌دانیم بعضی از صحابه حتّی معنای واژه‌ی «ابّ» را در قرآن نمی‌دانستند و دربارهٔ یکی از آنان نقل شده که گفته است: «حتّی زنان خانه‌نشین نیز از او فقیه‌تر هستند.»

به مطالب فوق باید افزود که صحابی باید عدالت داشته باشد. چگونه می‌توان عدالت را برای کسانی پذیرفت که میثاق بیعت غدیر را شکستند و کتاب الاهی را پشت سر خویش افکندند؟

۳. ملاحظاتی در باب برخی سخنان آیت‌الله معرفت

وی دربارهٔ تفسیر صحابی در زمینهٔ رَوایی و اعتبار سخن می‌گوید. (ارزش گرانبهای تفسیر صحابی از دو جنبهٔ علمی و عملی است... بند ۱ـ۲)

این سخنان از چند وجه، ناروا و باطل است:

۳ـ۱ـ وی صحابه را «درهای علم پیامبر و راههای رساننده‌ی به او» می‌داند. این سخن مخالف کلام رسول گرامی است که باب علم خود را در علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام منحصر نموده و این سخن مشهور را بیان داشته است که: «**أنا مدینةُ العلم و عليٌّ بابُها فمن أرادَ العلمَ فليأتِهِ من بابه**» *(من شهر علمم و علی در آن است، پس هرکس علم می‌خواهد، باید از درِ آن وارد شود)*. این حدیث را حاکم نیشابوری از طرق گوناگونی نقل کرده و آن را حدیثی صحیح دانسته است. (المستدرک: ج ۳، ص ۱۲۷ و ۱۲۶)

متّقی هندی نیز آن را نقل کرده و او نیز بر صحّت و درستی آن شهادت داده است. (کنزالعمّال: ج ۱۳، ص ۱۴۹. نیز بنگرید به روایت: الف ـ طبرانی در المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵؛ ب ـ خطیب در تاریخ بغداد، ج ۳ص ۱۸۱؛ ج ۴، ص ۳۴۸؛ ج ۷، ص ۱۷۲؛ ج ۱۱، ص ۲۰۴؛ ج ـ

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

جارالله زمخشری در کتاب الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۱۶؛ د ـ جلال‌الدین سیوطی در الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۱۵؛ ج ۳، ص ۶۰ همچنین در کتاب تاریخ الخلفاء خود ص ۱۷۰؛ هـ ـ المناوی در فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر ج ۱، ص ۴۹؛ و ـ ابن عبدالبرّ در کتاب الاستیعاب ج ۳، ص ۱۱۰۲؛ ز ـ المزیّ در تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۵؛ ح ـ سهمی در تاریخ جرجان: ۲۴؛ ط ـ الذهبی در تذکرة الحفّاظ: ج ۴، ص ۲۸؛ ی ـ الهیثمی در مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۱۱۴؛ یا ـ العینی در عمدة‌القاری: ج ۷، ص ۶۳۱؛ یب ـ ابن أثیر در جامع الاصول: ج ۸، ص ۶۵۷ شماره‌ی ۶۵۰۱ و أسدالغابة: ج ۴، ص ۲۲)

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «**أنت تُبيّنُ لِأُمّتي ما اختلفوا فيه من بعدي:** *تو برای امّت من در آنچه بعد از من در آن اختلاف می‌ورزند، تبیین‌کننده هستی.* حاکم این حدیث را از انس‌بن مالک نقل کرده و به دنبال آن افزوده که این حدیث به شرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است، گرچه آنان این حدیث را نگفته‌اند. (المستدرک: ج ۳، ص ۱۲۲، همین‌طور مراجعه شود به تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۲، ص ۳۸۷؛ المناقب خوارزمی: ص ۳۲۹)

همچنین آیهٔ: ﴿**لنجعلها لكم تذكرةً و تعيها أذنٌ واعيةٌ**﴾ (الحاقّه (۶۹): ۱۲) *(تا قرار دهیم این را برای شما پندی و این را گوش یاد دارنده در خود می‌سپارد.)* درباره‌ی علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام نازل شده است؛ همان‌گونه که طبری، سیوطی، قرطبی و دیگران آورده‌اند. (جامع البیان: ج ۲۹، ص ۶۹، ح ۲۶۹۵۵؛ الدرّ المنثور: ج ۶، ص ۲۶۰ (از سعیدبن منصور و ابن‌جریر و ابن‌منذر و ابن ابی‌حاتم و ابن مردویة از مکحول)، تفسیر قرطبی: ج ۱۸، ص ۲۶۴؛ تفسیر رازی: ج ۳، ص ۱۰۷؛ تفسیر ابن‌کثیر: ج ۴، ص ۴۱۳؛ روح المعانی: ج ۲۹، ص ۳)

روشن است که بزرگان صحابه از حضرت علی علیه السلام پرسیده‌اند، به او رجوع کرده‌اند، در حالی که به هیچ یک از صحابه چنین رجوعی نداشته‌اند؛ چنان که نووی به آن تصریح نموده است. نووی گوید: «سؤال بزرگان صحابه و مراجعهٔ آنها به فتاوی و سخنانش در موارد بسیار و مسائل پیچیده مشهور است.» (تهذیب الأسماء و اللغات: ج ۱، ص ۳۱۷)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

هیچ یک از صحابه غیر از حضرت علی علیه‌السلام جرئت نکرده است که بگوید از من بپرسید؛ همان‌طور که در روایت سعیدبن المسیب آمده است: **«لم یکن أحدٌ من الصحابة یقول سلونی ألّا علیّبن أبیطالب»** (فضائل الصحابة احمدبن حنبل: ۲/ ۶۴۶ به تحقیق ط. وصی الله؛ أسدالغابة: ۴/ ۲۲؛ تاریخ شهر دمشق: ۴۲ / ۳۹۹؛ تاریخ الخلفاء سیوطی: ۱۳۵؛ تهذیب الاسماء و اللغات: ۱ / ۳۱۷) *(هیچ یک از صحابه نبوده که بگوید هرچه می‌خواهید از من بپرسید جز علی‌بن ابی‌طالب)*. حاکم روایت کرده که عامربن واثله گفت: **«سمعتُ علیّاً رضی‌الله عنه قام، فقال: سلونی قبل أن تفقدونی و لن تسئلوا بعدي مثلي.»** حاکم افزاید: **«هذا حدیثٌ صحیحٌ عالٍ.»** (المستدرک: ۲ / ۳۵۳ به تحقیق مرعشلی، ۲ / ۳۸۳ به تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا؛ السنن الواردة فی الفتن ابن عمرو عثمان‌بن سعید مقرىء (متوفی ۴۴۴): ۴ / ۸۳۸ و ۶ / ۱۱۹۶؛ تهذیب الکمال: ۱۷ / ۳۳۵؛ تاریخ دمشق: ۴۲ / ۴۰۰ و ۳۹۷) ابن‌عبّاس گفت: به علی نُه دهم علم داده شده و سوگند به خدا در یک دهم باقیمانده نیز، او با ایشان شریک است.(الاستیعاب: ۳ / ۱۱۰۴؛ تهذیب الاسماء و اللغات: ۱ / ۳۱۷؛ اسدالغابة: ۴ / ۲۲؛ تفسیر ثعالبی: ۱ / ۵۲)

ابن‌عبّاس گفت: هنگامی که برای ما چیزی به نقل از علی ثابت می‌شود، از سخن او به دیگری عدول نمی‌کنیم. (الاستیعاب: ۳ / ۱۱۰۴؛ أسدالغابة: ۴ / ۲۲؛ تهذیب الاسماء و اللغات: ۱ / ۳۴۶ ـ ۳۴۴؛ دارالکتب العلمیة ـ بیروت، ط دارالفکر: ۱ / ۳۱۷)

عایشه گفت: علی داناترین مردم به سنّت پیامبر است. (الریاض النضرة: ۲ / ۱۹۳)

۳ـ۲ـ آیت‌الله معرفت دربارهٔ صحابه گوید: «پیامبر خدا آنان را پرورانید و آگاه نمود و به ایشان فقاهت داد تا واسطهٔ میان او و مردم باشند.» (بند ۱ـ۲) این سخن بدون دلیل است که بارها درکتابش می‌گوید. این سخن مخالف است با واقعیّتی که از برخی صحابه نقل شده که عدم اعتنای آنها به احادیث پیامبر و سخنان او را می‌رساند؛ بلکه حتی تدوین حدیث رسول خدا را بازداشتند، همان‌گونه که احمدبن حنبل از قول عبدالله‌بن عمر نقل کرده که گفته است: «قریش جلوی نگارش حدیث پیامبر را گرفتند.» (نک: منع تدوین حدیث)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

برخی صحابه به جای اشتغال به حدیث، به امـور دنـیای پست و فـانی روی آوردند. تصریح علمای بزرگ اهل سنّت، نشان می دهد که صحابه نسبت به سنّت جهل داشته‌اند. اینک ما برخی از روایات اهل سنّت را در این مورد ـ که در نظر آنان صحیح است ـ نقل می‌کنیم:

الف ـ اشتغال صحابه به دنیای فانی و منصرف شدن آنان از حدیث پیامبرشان:

بخاری به اِسناد خود روایت کرده که ابوهریره گفت: برادران مهاجر ما در بازار، به معامله مشغول بودند و برادران انصاری ما سرگرم اموالشان بودند. امّا ابوهریره پیامبر را ملزم می ساخت تا او را با خوراکی اندک سیر کند و آنـچه را آنـان آمـاده نمی‌کردند، به جای آنان آماده می‌کرد و آنچه را آنان نگاه نمی داشـتند (حـدیث) حفظ می‌نمود. (صحیح بـخاری، ج ۱ /ص ۳۷ ؛ ج ۳ /ص ۲ ؛ ج ۳ /ص ۷۴ ؛ ج ۸ /ص ۱۵۸ ؛ صحیح مسلم ج ۷ /ص ۱۶۶)

ب ـ توجّه عایشه به آینه و سرمه‌دان بیش از توجّه وی به احادیث بود.

حاکم نیشابوری از خالدبن سعیدبن عمروبن سـعیدبن العـاص، از پـدرش، از عایشه نقل کرده که روزی عایشه ابوهریره را فراخواند و به وی گفت: ای ابوهریره! این احادیث چیست؟ به ما خبر رسیده که تو اینها را از پیامبرﷺ نقل می‌کنی. مگر تو چیزی شنیده‌ای که ما نشنیده‌ایم و چیزی دیده‌ای که ما ندیده‌ایم؟! وی گفت: مـادر! مگـر نـه ایـن است کـه آیـینه و سـرمه‌دان و آرایش، تـو را از رسـول خـدا بازمی داشت؛ در حالی که هیچ چیز مرا از او بازنمی داشت.

حاکم افزاید: «این حدیثی است با اسناد صحیح؛ گرچه بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند.» ذهبی نیز با این نظر موافق است. (المستدرک ج ۳ /ص ۵۰۹؛ المحدث الفاصل رامهرمزی /ص ۵۵۵)

ذهبی روایت کرده که عایشه گفت: ابوهریره! از پیامبر خدا احادیث زیادی نقل کرده‌ای. ابوهریره پاسخ داد: به خدا سوگند، چنین است. مادر جان! چون آیینه و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

سرمه‌دان و آرایش مرا از او بازنمی‌داشت. عایشه پاسخ داد: شاید چنین باشد. (سیر اعلام النبلاء ج ۲ /ص ۶۰۴. محقق کتاب گفته: تمامی رجال این حدیث، ثقه هستند.)

ج ـ نشنیدن مستقیم حدیث از شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

چنین نبود که صحابه هر حدیثی را که از رسول خدا نقل می‌کردند، خود مستقیماً آنها را از ایشان شنیده باشند؛ بلکه آن را از صحابه دیگری می‌شنیدند و آنگاه آن را به پیامبر خدا نسبت می‌دادند. طبرانی و دیگران روایت کرده‌اند که حمید گفت: ما همراه انس‌بن مالک بودیم. وی گفت: سوگند به خدا تمام مطالبی که ما از رسول خدا برای شما حدیث می‌گوییم، خود از او نشنیده‌ایم؛ امّا به همدیگر دروغ نمی‌گفتیم. این حدیث را طبرانی در کتاب «معجم کبیر» نقل کرده و گفته است: رجال این حدیث صحیح هستند. (المعجم الکبیر، ج ۱ /ص ۲۴۶؛ مجمع الزوائد، ج ۱ /ص ۱۵۳؛ الکفایة الخطیب ص ۴۲۴)

براء گوید: «هر حدیثی را که ما از رسول خدا می‌شنیدیم، اصحابش برایمان نقل می‌کردند؛ زیرا شتر چرانی ما را از حضرتش بازمی‌داشت.» این حدیث را احمد نقل کرده و گفته است: رجالش افرادی مورد اعتماد هستند. (مجمع الزوائد ج ۱ /ص ۱۵۳)

حاکم از براء نقل کرده که گفت: «چنین نبودکه فرد فردِ ما، حدیث پیامبر را مستقیماً بشنود؛ چراکه زمین و کار داشتیم. امّا مانند بقیّهٔ مردم که در آن روز دروغ نمی‌گفتند، شخص غائب از شاهد، حدیث نقل می‌کرد.» حاکم نیشابوری گفته: این حدیث با مبانی بخاری و مسلم صحیح است؛ گرچه آن دو این را نقل نکردند. ذهبی نیز این مطلب را اقرار نموده است. (المستدرک، ج ۱ /ص ۱۲۷، الکفایة خطیب، ص ۴۲۴)

تمامی این کارها تدلیس در حدیث است. خود به دروغ بودن این‌گونه سخنان شهادت داده‌اند؛ همان‌گونه که شافعی از شعبة‌بن حجّاج نقل کرده که گفت: تدلیس برادر دروغ است. همچنین غُندر از او نقل کرده که تدلیس در حدیث، از زنا بدتر است. (الکفایة فی علم الدرایة، ص ۳۹۳ با تحقیق احمد عمر هاشم؛ فتح المغیث، سخاوی، ج ۱ /ص

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

۱۷۷؛ اسباب ردّ الحدیث بکار، ص ۹۰)

افزون بر اینها، احادیثی است که وضع کرده‌اند؛ مانند این حدیث: **إنّا معاشر الأنبیاء لانورّث و ما ترکناه صدقةً**: *ما گروه انبیاء میراث باقی نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است.* مگر نه آن است که بیعت روز غدیر و آیهٔ ولایت و آیهٔ ذی القربیٰ درباره‌ی «فیء»، برای آنان و از آنان است؟ و مگر نه آن است که پیامبر در حدیث ثقلین دستور به پیوند و تمسک به آنان داده که هرگز گمراه نمی شوند و اینکه دیگران نباید بر آنان پیشی بگیرند؛ زیرا اهل بیت او از تمامی آنان داناترند؟ و آیا غیر از این است که خدای متعال از تمامی جفاهای آنان قبل از رحلت پیامبر به ایشان خبر داده بود که ﴿ **ما محمّدٌ إلّا رسول قد خلتْ من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم** ﴾ (آل عمران (۳) / ۱۴۴) (*محمّد صلی الله علیه و آله نیست مگر پیامبری که پیش از او پیامبرانی گذشته بودند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به گذشتهٔ خود بازمی‌گردید؟*)

این موارد سبب می شود که تمامی احادیث آنان، از حجّیّت بیفتد؛ زیرا هر کلامی که بدین طریق به دست ما برسد، در آن تردید می‌کنیم؛ از آن رو که نتیجه تابع اخسّ مقدّمات است.

در تأیید این مدّعا، باید به مواردی اشاره شود که دروغ بستن صحابه بر رسول خدا را می‌رساند. حضرت علی علیه السلام در این باره، فرمود: **و قد کُذِبَ علی رسول الله صلی الله علیه و آله علی عهده، حتّی قام خطیباً فقال: ایها الناس قد کُثِرَتْ عليَّ الکذّابة، فمن کذب عليَّ متعمداً، فلیتبوّأ مقعده علی النار ثمّ کُذِبَ علیه من بعدِهِ:** *در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغگویان سخنانی به ایشان نسبت دادند تا اینکه روزی به خطابه برخاست و چنین فرمود: ای مردم! دروغ‌زنان بر من فراوان گشته‌اند. هرکس به من، از روی عمد، دروغ بندد، باید جایگاهش را از آتش دوزخ آماده سازد. سپس بعد از او نیز بر حضرتش دروغ زدند.* (کافی، ج ۱ / ص ۶۲)

اهل تسنّن نیز در کتابهای صحیح خود، از ابوهریره نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود: هر که بر من تعمّداً دروغ بندد، جایگاهش را از آتش برگرفته است. (صحیح بخاری، ج ۱

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

/ص ۳۶) مشابه همین حدیث از مغیرة، (صحیح بخاری، ج ۲ /ص ۷۹) و از عبدالله‌بن عمر روایت (همان، ج ۴ /ص ۱۴۵) شده و مسلم نیز در صحیح خود، مواردی را نقل کرده است. (صحیح مسلم، ج ۱ /ص ۸؛ ج ۸ /ص ۲۲۹ و...)

این روایت نزد آنان از متواترات به شمار می‌آید؛ همان‌گونه که کتّانی بدان تصریح کرده و گفته است: «در کتاب مسلم الثبوت فی اصول الفقه، از شیخ محب‌الله بن عبدالشکور دربارهٔ حدیث متواتر، این سخن آمده است: «گفته‌اند که حدیث متواتر یافت نمی‌شود»؛ ولی ابن‌صلاح گفته «مگر اینکه ادّعا شود حدیث **«مَن کذب علیّ متعمداً...»** متواتر است؛ زیرا راویان آن بیش از ۱۰۰ صحابی هستند که داخل این صحابیان، عشرهٔ مبشّره نیز حضور دارند.» (نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، شیخ محمّد جعفر کتّانی، ص ۱۹)

د ـ عمر اعتراف می‌کند که اشتغال در بازار، او را از حدیث پیامبر باز داشته است.

بخاری از عبیدبن عمیر روایت کرده که ابوموسی اشعری از عمربن خطاب اجازه خواست، ولی به او اجازه نداد، گویا که سرگرم بود. ابوموسی بازگشت. عمر از کار فارغ شد و گفت: آیا صدای عبدالله‌بن قیس (ابوموسی) را نشنیدی؟ به او اجازه دهید، گفتند: او بازگشته است. او را فراخواند. وی [در توجیه رفتن خود] گفت: چنین به ما دستور داده‌اند (یعنی پیامبر به ما این‌گونه آموخته است). عمر گفت: برای من دلیل و بینه‌ای بیاور. وی به مجلس انصار رفت و از ایشان پرسید. آنها گفتند: بر این مطلب فقط کوچک‌ترین فرد ما شهادت می‌دهد (یعنی ابوسعید الخدری). پس نزد ابوسعید خدری رفت. عمر گفت: مواردی از امر رسول خدا بر من مخفی مانده است و معامله در بازارها مرا به خود مشغول داشت. مقصودش تجارت بود. (صحیح بخاری، ج ۳ /ص ۶؛ ج ۲ /ص ۷۲۷)

در روایت مسلم آمده که ابوموسی گفت: اجازه گرفتم؛ همان‌طور که از رسول خدا شنیدم. عمر در پاسخ گفت: من پشت و شکمت را پاره می‌کنم مگر اینکه کسی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

را بیاوری که در این دعوی، به نفع تو شهادت دهد. (صحیح مسلم، ج ۶ /ص ۱۷۸؛ ج ۴ /ص ۳۶۱)

ابن‌حجر گفته است: در روایت ابی‌نضرة در قسمت آخر این خبر دارد که عمر گفت: اگر شاهدی دالّ بر اینکه این سخن را از پیامبر شنیده‌ای نیاوری، من تو را مایهٔ عبرت دیگران قرار می‌دهم. (فتح الباری، ج ۱۱ /ص ۲۳)

هـ ـ عدم قبول صحابه در مورد شنیدن روایات پیامبر از اقران خود

در روایت بخاری و مسلم گذشت که عمربن خطّاب سخن ابوموسی اشعری از پیامبر را قبول ننمود به اینکه او تا سه بار اجازه خواستن را جایز دانسته است؛ تا اینکه بیّنه و شاهدی آورد. در نتیجه، از تهدید خلیفه نجات یافت؛ به گونه‌ای که اُبیّ‌بن کعب گفت: ای پسر خطّاب! تو نباید برای اصحاب رسول خدا مایهٔ عذاب باشی. عمر پاسخ داد: سبحان الله، من چیزی شنیدم که دوست داشتم یقین پیدا کنم. (صحیح مسلم، ج ۶ /ص ۱۷۹؛ فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۳/ص ۲۲۸)

و ـ سوگند دادن علی‌بن ابی‌طالب به راویان حدیث پیامبر

ابوداود در سنن به اِسناد خود از اسماءبن حکم فزاری نقل کرده که او گفت: از علی ـ رضی الله عنه ـ شنیدم که می‌گفت: من کسی بودم که وقتی از رسول خدا حدیثی می‌شنیدم، اگر خدا می‌خواست که از آن سود ببرم، سود می‌بردم. و هنگامی که یکی از اصحاب پیامبر برایم حدیث می‌گفت، من او را سوگند می‌دادم که اگر قسم می‌خورد، حدیثش را از او باور می‌کردم... (سنن ابی‌داود، ج ۱ /ص ۳۴۰؛ سنن ترمذی، ج ۱/ص ۲۵۳؛ ج ۴ /ص ۲۹۶؛ سنن کبری نسائی ج ۶ /ص ۱۱۰، ۳۱۵؛ مسند ابی یعلی ج ۱ / ص ۲۳؛ صحیح ابن‌حبان ج ۲ /ص ۳۹۰ موارد الظمآن هیثمی ص ۶۰۸، معانی القرآن نحاس، ج ۱؛ تهذیب الکمال: ۲ / ۵۳۳؛ سیر أعلام النبلاء: ۱ / ۷۳؛ تهذیب التهذیب: ۱ / ۲۳۴)

نکته: احمدبن حنبل و جمعی از محدّثان اهل تسنّن، این حدیث را از اسماءبن حکم فزاری روایت کردند؛ امّا جملهٔ آخر آن را ـ که «**اذا حدّثني أحد من أصحابه**

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

استخلفته» بود ـ به این جمله تغییر دادند: **«إذا حدّثني غیره استخلفته»**. این تغییر و تحریف برای آن بود که مبادا جایگاه صحابه خدشه‌دار شود. (مسند احمد: ۱ / ۲، ۱۰؛ سنن ابن‌ماجه: ۱ / ۴۴۶، ۴ / ۲۹۶؛ مسند ابی‌داود طیالسی: ۲؛ مسند حمیدی: ۱ / ۲، ۴؛ المصنف ابن‌ابی‌شیبة کوفی: ۲ / ۲۸۰؛ تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبه: ۴۲؛ المعجم الاوسط طبرانی: ۱ / ۱۸۵؛ معرفة علوم الحدیث حاکم: ۲؛ جامع البیان ابن‌جریر طبری: ۴ / ۱۲۸؛ اسدالغابة: ۳ / ۲۲۳؛ المبسوط سرخسی: ۱۰ / ۱۶۷؛ تفسیر ابن‌کثیر: ۱ / ۴۱۵، ۲ / ۴۷۸)

این حدیث می‌رساند که حضرت علی علیه‌السلام اعتقادی به وثاقت و درستی سخنان صحابه نداشته و اصل نزد وی عدم اعتماد به آنها بود؛ مگر اینکه راوی حدیث، افرادی همچون سلمان، ابوذرّ، عمّار و مقداد باشند. از دیگر صحابه نیز نقل شده که هرگاه اخباری بر آنان از ناحیه پیامبر نقل می‌شد، آنان مبنا را بر عدم پذیرش آن راوی می‌گذاشتند. این روش همگی آنان بوده و اگر کسی به خلاف این روش عمل می‌کرد، این مخالفت او برای ما نقل می‌شد. پس عدم نقل مخالفت، دلیل بر آن است که همگی صحابه در مورد نقل حدیث یکدیگر از پیامبر به استحلاف (سوگند دادن) عمل می‌کردند. (الکفایة فی علم الروایة: ۱۰۵)

۳ـ۳ـ آیت‌الله معرفت گوید:

صحابه فقط مردم را از طریق منبع وحی امین الاهی آگاه می‌کردند و فقط از زبان گویا به حقِّ آشکار، سخن می‌گفتند. (بند ۱ـ۲)

نیز گوید:

بزرگان صحابه در سرزمینهای مختلف پراکنده گشتند، همچون ستارگان آسمان و چراغهایی فرا راه تاریکیها شده و انوار هدایت گشتند. (بند ۱ـ۷)

وی در مورد صحابه ادامه داده که «مسلّماً شخصی راستگو و تصدیق شده، دربارهٔ مطلبی که آن را دریافته و از آن آگاه شده و حرمتش را پاس داشته سخن گفته است.» (بند ۱ـ۵)

همچنین گفته است:

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

کلام صحیح آن است که برای سخن صحابی در تفسیر، اعتبار قائل شویم، چه در درایت او و چه در روایت او؛ زیرا یکی از منابع اصیل در تفسیر، سخن صحابه است. (بند ۱ـ۵)

در نقد این سخنان باید گفت:

الف) این سخنان، عیناً اعتقاد اهل سنّت است که اهل بیت پیامبر را ردّ می‌کنند؛ آن اهل بیتی که خداوند، هرگونه پلیدی را از آنان برداشته و آنان را طبق مفاد حدیث ثقلین، عِدل قرآن شمرده است.

عقیدهٔ اهل تسنّن، این است که حجّیّت صحابه همچون حجّیّت معصومین است. البتّه این سخن را تحت پوشش «عدالت صحابه» مطرح می‌کنند و می‌گویند: «همگی صحابه عادل‌اند و هیچ‌گونه جرح و قدحی بر آنان وارد نیست.» همان‌گونه که ابن اثیر بدان تصریح کرده است. (اسدالغابة فی معرفة الصحابه، ج ۱ / ص ۳)

نیز حکم کرده‌اند که: «عدالتِ همگی صحابه طبق اجماع اهل حق از مسلمین ـ یعنی اهل سنّت و جماعت ـ ثابت است»؛ همان‌گونه که ابن عبدالبرّ بدان اشاره می‌کند. (الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۱ / ص ۸ در چاپ جدید به تحقیق شیخ علی محمّد معوّض و شیخ احمد عادل عبدالموجود، ج ۱ / ص ۱۲۹)

این سخن بدان جهت است که نزد اهل سنّت، اخذ معارف دینی اختصاص به صحابه دارد. در نظر آنان، کسی که نسبت به جرح یکی از صحابه اقدام کند، مانند آن است که کتاب و سنّت را باطل می‌داند. آنان فردی را که در مورد صحابه مناقشه کند، کافر قلمداد می‌کنند. ابوزرعه به این مطلب تصریح می‌کند و می‌گوید: «اگر دیدی شخصی یکی از اصحاب رسول خدا را به نقصان نسبت می‌دهد، بدان که او کافر است؛ زیرا رسول خدا نزد ما حق است و قرآن حقّ است و کسانی که قرآن و سنت را به ما رسانده‌اند، اصحاب رسول خدا هستند. و آنان که می‌خواهند این آگاهی و علم ما را زیر سؤال ببرند، قصد ابطال کتاب و سنت را دارند و مناقشه در خود ایشان شایسته است و آنان زندیق (خارج از دین) به حساب می‌آیند.» (الکفایة

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

فی علم الدرایة، ص ۲۷)

شکّی نیست که این سخنان با کتاب خدا مخالف است؛ آنجا که به تعدادی از صحابه خدشه وارد کرده و آنان را به بازگشت به دورهٔ جاهلی و فرار از پیش روی در جنگ‌های صدر اسلام توصیف نموده است. همه اینها می‌رساند که در دلهای بعضی از صحابه، بیماری و نفاق وجود داشته است. این مطلب در مورد بعضی از صحابه حتّی به ابتدای بعثت پیامبر بازمی‌گردد که برای نمونه، می‌توان به سورهٔ مدّثّر مراجعه کرد.

عقیدهٔ عدالت صحابه با سنّت پیامبر نیز مخالفت دارد. برای نمونه می‌توان به حدیث «حوض» و احادیث «فتن» استدلال نمود. این‌گونه از روایات را راویانی مثل بخاری و مسلم در کتابهای خویش روایت نموده‌اند.

این سخنان با ضرورت عقاید امامیّه نیز تعارض آشکار دارد. به علاوه، واقعیّت تاریخ صدر اسلام این اعتماد مطلق بر صحابه را روا نمی‌دارد. در پاسخ به این سخنان، کافی است که به مطالبی از سعدالدین تفتازانی[1] دربارهٔ صحابه اشاره کنیم:

> *جنگها و مشاجراتی که بین صحابه روی داد، بنابر آنچه در کتابهای تاریخی نقل شده و از زبان افراد ثقه ذکر گردیده، می‌رساند که بعضی از آنان از طریق حق منحرف گشته و به حدّ ظلم و فسق رسیده‌اند. و علّت آن، کینه، عناد، حسادت، دشمنی، طلب حکومت و ریاست بود.* (شرح المقاصد: ج ۵ / ص ۳۱۰)

۱. سعدالدین تفتازانی از علمای بزرگ اهل سنّت متوفی ۷۹۱ هـ.ق است که ابن‌حجر دربارهٔ وی گفته است: «در بسیاری از علوم بردیگران تقدّم یافت، در بین آنان مشهور شد و آوازه‌اش بلند گشت و مردم از تألیفاتش سود بردند... در مشرق اسلامی شناخت علوم به او منتهی می‌شود. در سال ۷۹۱ در سمرقند وفات یافت.» (بُغیةُ الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة: ج ۲ /ص ۲۸۵، الدرر الکامنة: ج ۴ /ص ۳۵۰؛ الشذرات الذهب: ج ۶ /ص ۳۱۹ ؛ البدر الطالع: ج ۲ /ص ۳۰۳)

الیان سرکیس دربارهٔ وی گفته است: «وی از مفاخر زمان خود بود که چشمها مانند او را در میان بزرگان و شخصیتها ندیده بودند. وی استاد مطلق و شخصی بود که همگان بر بزرگی‌اش اتفاق داشتند. تألیفاتش در نقاط مختلف زمین مشهور متداول بود... ریاست فرقهٔ حنفیه در زمانش منحصر به او بود.»

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

تفتازانی می‌افزاید:

چنین نیست که هرکسی که پیامبر را ملاقات کرده باشد، بتوان او را به خیر نسبت داد. البتّه دانشمندان به خاطر حسن ظنّی که نسبت به اصحاب رسول خدا داشتند، برای کارهای آنان محملهایی تراشیدند و تأویلاتی ساختند که به خود آنان شایسته است. و معتقد شدند که آنان از نسبت گمراهی و فسق برکنارند. این توجیه آنان در حقّ صحابه، برای پاسداشت اعتقادات مسلمین از لغزش و گمراهی دربارهٔ بزرگان صحابه بود؛ به ویژه مهاجرین و انصار و کسانی که خداوند، آنان را به ثواب خود در بهشت، بشارت داده بود. (شرح المقاصد: ج ۵ / ص ۳۱۰)

شبیه به این عبارات را ابن‌حزم اندلسی[1] می‌گوید:

محال است که پیامبر دستور به پیروی از تمام صحابه داده باشد؛ چراکه برخی از آنان امری را حلال می‌شمردند و برخی دیگر همان امر را حرام می‌دانستند... صحابه در عصر پیامبر، آراء و اندیشه‌های خود را می‌گفتند. این سخنان به گوش پیامبر می‌رسید. حضرتش شخصی را که درست گفته بود، تصدیق می‌کرد و گویندهٔ نادرست را تخطئه می‌نمود. این مطلب بعد از رحلت ایشان بیشتر و بیشتر شد... وی سپس موارد متعدّدی از فتاوای صحابه را که پیامبر انکار نموده، آورده است.» (الإحکام فی اصول الأحکام (با تحقیق احمد شاکر): ج ۶ / ص ۸۱۰؛

---

۱. ابن‌حزم (متوفی ۴۵۶ هـ.ق): ذهبی وی را موثّق دانسته و چنین گفته است: «ابن‌حزم، پیشوای یکتا، مطلع در تمام فنون و معارف... هوشی سرشار و ذهنی سیّال داشت. کتابهای نفیس زیادی نگاشت... در علوم اسلامی سرچشمه و منشأ بود. در نقل احادیث تبحّر داشت و بی‌نظیر بود.» (سیر اعلام النبلاء: ج ۱۸ / ص ۱۸۴) ابن‌خلدون درباره وی شهادت به صدق و امانت و دیانت و بزرگی و آقایی داده است. (العبر: ج ۳ / ص ۲۳۹) شیخ عزالدین بن عبدالسلام دربارهٔ وی گفته است: «وی یکی از مجتهدان بود، که من در کتابهای علمای اسلام دربارهٔ مسائل علمی کتابی همچون کتاب المحلّیٰ ابن‌حزم ندیده‌ام.» ذهبی بعد از نقل این مطلب گفته است: «شیخ عزالدین دربارهٔ او راست می‌گوید.» (سیر اعلام النبلاء: ج ۱۸ / ص ۱۹۳) شبیه به این عبارات از سیوطی نیز نقل شده است (طبقات الحفّاظ: ص ۴۳۶) زرکلی دربارهٔ ابن‌حزم گفته: «دانشمند اندلس در زمانش و یکی از بزرگان اسلام به شمار می‌رفت. مردم بسیاری در اندلس از طریقه و روش او پیروی می‌کردند که به آنان «حزمیّة» گفته می‌شد. (الاعلام، ج ۴ / ص ۲۵۴)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

همچنین ج ۵ / ۶۴۲ و ج ۶ / ۸۰۶، ۸۱۳، ۸۱۶)

ب) آیة‌الله معرفت گوید:

ارزش تفسیر صحابه ناشی از آن است که آنها به رسول خدا نزدیک بودند. آنان محلّ توجّه ایشان در امر تعلیم و تربیتش بودند و به لحاظ زمانی، نزدیک‌ترین افراد به موارد نزول قرآن بوده و داناترین افراد به اهداف و مقاصد و نیّاتش بوده‌اند. (بند ۱ـ۲)

در پاسخ باید گفت:

قرآن امّ الکتاب و لوح محفوظ است و کتابی است پنهان همچون درّ در صدف که جز افراد مطهّر، کسی نمی‌تواند آن را دریابد و کتاب مبین است که هر چیزی را روشن می‌کند و دارای لوح محو و اثبات است. البتّه تمام این مراتب و مقامات، در این مصحفی که مابین دو جلد است، وجود ندارد که در دسترس همگان باشد؛ بلکه آنها الواحی مخصوص و ملکوتی هستند که اختصاص به صاحبان آیهٔ تطهیر دارد؛ بزرگ مردانی آسمانی که هر سال در شب قدر، تأویل آیات بر آنان فرود می‌آید و با آن می‌توانند هر مشکلی را حل و رفع نمایند. این شأن فقط مخصوص اهل بیت علیهم‌السلام است و بس. این معرفت هیچ‌گاه برای صحابه پیدا نخواهد شد؛ چرا که خدای متعال آنان را وارث تکوینی آیات ملکوتی خود قرار نداده است. برخی از برجستگان اهل سنّت نیز ذکر کرده‌اند که این سخن همان تعبیر مسیحیان در حقّ اسقفهایشان می‌باشد. ابن‌حزم گوید:

برخی گفته‌اند: صحابه چون شاهد وحی بودند، پس نسبت به آن، از دیگران داناترند. لازمهٔ این اعتقاد ایشان، آن است که بگوییم تابعان نیز صحابه را درک کردند و از دیگران نسبت به ایشان داناترند. در این صورت، تقلید از تابعین واجب می‌شود. و به همین ترتیب، نسل به نسل تا به زمان ما می‌رسد و بر ما تقلید از این مجموعه واجب می‌شود؛ در حالی‌که این نکته، ویژگی مسیحیان در تبعیت از اسقفهایشان است؛ امّا دین ما این خصوصیّت را ندارد. و حمد و ستایش مخصوص خداوند جهانیان است. (الإحکام فی اصول الأحکام: ج ۶ / ص

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

۸۱۹ (با تحقیق احمد شاکر)، همچنین انتشارات دارالجیل به تحقیق گروهی از علماء: ج ۶ / ص ۲۵۰)

ج) خود صحابه چنین مقاماتی را ـ که آیت‌الله معرفت و برخی افراد افراطی از اهل سنّت برایشان اثبات می‌کنند ـ برای خود قبول ندارند. دکتر طه حسین[1] در این باره چنین می‌گوید:

ما نباید اصحاب پیامبر را آن‌گونه ببینیم که خودشان، خویش را آن‌گونه نمی‌دیدند. آنان خود را انسانهایی می‌پنداشتند که در معرض خطا و گناه هستند؛ همچون دیگر افراد بشر که در معرض خطا و اشتباه هستند. آنان به همدیگر تهمتهای بزرگی نسبت می‌دادند. برخی از آنان برخی دیگر را به کفر و فسق متهم می‌ساخت... افرادی از اصحاب پیامبر که از عثمان پشتیبانی کردند، دشمنان خود را خارج از دین می‌انگاشتند. افراد مقابل آنها نیز با فرمان عثمان مخالفت می‌کردند. به همین دلیل، این دو گروه جنگ با یکدیگر را جایز می‌دانستند. پس از آن، در عمل، برخی با برخی دیگر در روز جنگ جمل و جنگ صفّین به نبرد برخاستند و یکدیگر را کشتند... اصحاب، خود را بدین اختلاف می‌راندند و گناهان کبیره را به یکدیگر نسبت می‌دادند و برخی با برخی دیگر در راه خدا می‌جنگیدند. پس شایسته نیست که اندیشهٔ ما دربارهٔ ایشان، از گمان خودشان درباره خودشان نیکوتر و بهتر باشد. و شایسته نیست که روش کسانی را در پیش گیریم که اکثر گزارشهای مربوط به فتنه و اختلاف میان صحابه را انکار می‌کنند. اگر ما اینچنین رفتار کنیم، مانیز ازجمله کسانی خواهیم بود که تمام تاریخ اسلام را از زمان بعثت پیامبر تاکنون دروغ می‌انگاشته‌ایم؛ زیرا کسانی که اخبار این فتنه‌ها را نقل کرده‌اند، همان کسانی بوده‌اند که اخبار فتح پیامبر و جنگهای او و سیرهٔ پیامبر و خلفا را برای ما گزارش کرده‌اند. بنابراین، در بررسی راویان اخبار، شایسته نیست که بخشی را که دوست می‌داریم تصدیق کنیم و همان راویان را در اخباری که نمی‌پسندیم، دروغگو بینگاریم. همچنین شایسته نیست که ما

۱. زرکلی درباره او گفته است: دکتر طه حسین متوفی ۱۳۹۳ از بزرگان سخنوران است که شیوه‌های جدیدی را بنیان نهاد و غوغایی در جهان ادبیات عرب پدید آورد. (اعلام زرکلی: ۳ / ۲۳۱)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

برخی از قطعات تاریخ را باور کنیم و برخی دیگر را افسانه پنداریم؛ به این بهانه که برخی از آن را دوست داریم و ما را راضی می‌کند و برخی دیگر ما را به رنج و آزار می‌اندازد. (الفتنه الکبری (عثمان): ص ۱۷۳ـ۱۷۰)

دکتر احمد امین[1] چنین می‌گوید:

ما می‌بینیم که صحابه خود همدیگر را نقد ـ و حتّی لعن ـ می‌کردند. اگر صحابه خود را در این جایگاه می‌دانستند، نه نقد برایشان صحیح بود و نه لعن. آنها خود نسبت به خود آگاه بودند و مبادرت به این کار نمی‌کردند؛ زیرا ایشان در مورد جایگاهشان، از عوام روزگار ما داناتر بودند. بنگرید به حال طلحه و زبیر و عایشه و کسانی که همراه اینان بودند. هرگز به این عقیده نرسیدند که پیمان با علی را نشکنند. نیز بنگرید به معاویه و عمروعاص که از زدن حتّی یک ضربه ناچیز که بتوانند به علی علیه‌السلام بزنند، کوتاهی نکردند و دریغ نورزیدند. آنان یاران علی را با شمشیر، از پای درآوردند. همچنین از عمر روایت شده که وی روایات ابوهریره را انکار می‌کرد و خالدبن ولید را دشنام می‌داد و به فسق او حکم می‌کرد... در میان صحابهٔ پیامبر اندک است مواردی که از زبان یا دست عمر آسیبی ندیده باشند. و نمونه‌هایی چنین که تاریخ برای ما گزارش کرده، بسیار است.

تابعین نیز به همین شیوه با صحابه برخورد می‌کردند و گناهکاران صحابه را ردّ و طرد می‌کردند. امّا بعد از گذشت زمان صحابه و تابعین، مردم عامّی اینان را مانند معبودهای بزرگ و غیرقابل طعن پنداشته و می‌پندارند؛ در حالی که صحابه مانند بقیّهٔ مردم هستند. همان‌طور که مردم را در کارهای نیک می‌ستاییم،

۱. زرکلی گفته است: احمد امین (متوفی ۱۳۷۳ هـق) دانشمند ادبیات، صاحب اطّلاعات فراوان در مورد تاریخ که در شمار نویسندگان بزرگ بود... وی از اعضای مجمع علمی عربی در دمشق و مجمع اللغة در قاهره و مجمع علمی عراق در بغداد بود. دانشگاه قاهره به وی دکترای افتخاری داد. او از پرکارترین نویسندگان مصری است که کتابهای بسیاری نگاشت و افاضات زیادی را نشر داد. از جملهٔ کارهای او اینکه مدّت ۳۰ سال رئیس گروه تألیف و ترجمه و نشر کتب در مصر بود. از تألیفات او است: «فجر الاسلام»، «ضُحی الاسلام»، «ظهر الاسلام»، «یوم الاسلام»، «زعماء الاسلام فی العصر الحدیث». (اعلام زرکلی: ج ۱ / ص ۱۰۱؛ همچنین نک: معجم المؤلفین: ج ۱ / ص ۱۶۸)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

آنان رانیز مدح می‌کنیم و در بدیهایشان آنان را مثل سایر مردم نکوهش می‌نماییم. آنان بر بقیّهٔ مردم برتری خاصی جز دیدار پیامبر و هم عصر بودن با او ندارند؛ بلکه حتّی گناهان آنان ـ به همین دلیل ـ ازبقیه سنگین‌تر است؛ چراکه آنان، نشانه‌ها و معجزات پیامبر را مستقیماً دیده‌اند، ولی ما از نزدیک ندیده‌ایم. پس گناهان ما از آنان خفیف‌تر است و ما از آنان عذر بیشتری داریم.
(ضحی الاسلام: ج ۳ /ص ۷۵)

محمّد ناصرالدین البانی دانشمند معاصر می‌گوید:

چگونه برایمان رواست که تصوّر کنیم که پیامبر به ما اجازه دهد که از فرد فردِ صحابه پیروی کنیم؛ در حالی که بین آنان هم افراد بسیار دانشمند وجود دارد و هم افراد متوسّط، و حتّی کسانی که دارای علم بسیار اندکی بوده‌اند؛ مانند آن صحابی که می‌پنداشت که خوردن تگرگ، روزهٔ روزه‌دار را باطل نمی‌کند!
(سلسلة الاحادیث الضعیفه و الموضوعة: ج ۱ /ص ۸۲)

نزدیک به این عبارات از شوکانی (م ۱۲۵۵ هـ.ق)[1]، شیخ محمود ابورية (م ۱۳۷۰ هـ ق)، (اضواءٌ علیٰ السنة المحمدیّة: ص ۳۵۹ـ۳۵۶ (چاپ دار المعارف مصر)) شیخ محمّد عبده[2]، رشید رضا[3] و رافعی[4] نقل شده است.

---

۱. زرکلی گوید: محمّدبن علی‌بن محمّد شوکانی، فقیه، مجتهد از بزرگان علماء یمن و اهل صنعاء بود. در سرزمین شوکان از منطقهٔ فولان یمن زاده شد. در صنعاء بالید و قضاوت آنجا را در سال ۱۲۲۹ هـ.ق. عهده‌دار شد و در همین سمت از دنیا رفت. وی تقلید را حرام می‌دانست. ۱۱۴ کتاب و رساله دارد، ازجمله: نیل الأوطار، البدر الطالع، فتح القدیر فی التفسیر، السیل الجرّار... (الاعلام زرکلی: ج ۶ / ص ۲۹۸) کلام مورد نظر او در کتاب ارشاد الفحول: ص ۱۵۸ آمده است.

۲. زرکلی گفته است: شیخ محمّد عبده فرزند حسن خیرالله مفتی مصر، از بزرگان اصلاح‌طلب و نواندیش در اسلام بود... تفسیر قرآن کریم و شرح نهج‌البلاغة از آثار وی می‌باشد. (اعلام: ج ۶ /ص ۲۵۲) عمر رضا کحّالة چنین گوید: فقیه، مفسّر، متکلّم، دانشمند، ادیب، نویسنده، روزنامه‌نگار و سیاستمدار... (معجم المؤلفین: ج ۱۰ /ص ۲۷۳) وی در سال ۱۳۲۳ درگذشت.

۳. زرکلی درباره‌اش می‌گوید: صاحب مجلهٔ «المنار»، یکی از مردان اصلاح‌طلب و نویسنده، عالم در علم حدیث، ادبیات، تاریخ و تفسیر... در سال ۱۳۱۵ به مصر مهاجرت کرد و از یاران و شاگردان شیخ محمّد عبده شد... او از افراد صاحب فتویٰ و تألیف گشت که سعی داشت بین شریعت و مسائل جدید پیوند برقرار کند... (اعلام: ج ۶ /ص ۱۲۶) وی در سال ۱۳۵۴ درگذشت. برای پیدا کردن سخنان وی نک: تفسیر المنار: ج ۱۰ /ص ۳۷۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

آیت‌الله معرفت گوید:

ارزش تفسیر صحابی به آن است که به رسول الله ﷺ نزدیک بود و حضرتش به طور جدّی، به تعلیم و تربیت آنها عنایت داشت. همچنین فاصلهٔ زمانی آنها به مواقع نزول قرآن کمتر بود و نسبت به اهداف و مقاصد قرآن، آشناتر بودند؛ چنان که سیّد ابن‌طاووس گفت: «آنان نسبت به نزول قرآن از حیث علم، نزدیک‌تر بودند. (بند ۱ـ۲)

در پاسخ می‌گوییم: علّامه طباطبایی این مضامین را آورده و به آنها پاسخ داده است که ما به پاسخ ایشان اکتفا می‌کنیم. مرحوم طباطبایی ابتدا این نظریهٔ غلط را بدین‌گونه تقریر می‌کند:

*خداوند فرموده: ﴿**و أنزلنا إليك الذكر...**﴾ (نحل (۱۶): ۴۴) پیامبر مطالب تفسیری را برای صحابه تبیین کرد. آن‌گاه تابعان این مطالب را از صحابه گرفتند. پس آنچه آنان از پیامبر به ما رسانده‌اند، همان بیانات پیامبر است که به نصّ قرآن، پرهیز و چشم‌پوشی از آن جایز نیست. امّا سخنانی که صحابه بدون اِسناد به پیامبر، دربارهٔ آیات قرآن گفته‌اند، گرچه از حیث حجّیّت به احادیث نبوی نمی‌رسد، لیکن قلب آدمی نسبت به آنهااطمینان بیشتری دارد. پس آنچه را صحابه در تفسیر قرآن گفته‌اند، یا کلامی است که از پیامبر شنیده‌اند یا سخنی است براساس ذوق به دست آمده از بیان و آموزش پیامبر. همچنین آنچه شاگردانشان، یعنی تابعین ذکر کرده‌اند، همین حکم را دارد. چگونه می‌توان تصوّر کرد که معانی قرآن برایشان پوشیده مانده باشد، با وجود قدرت فهم آنان در زبان عربی و تلاش آنان بر دریافت از سرچشمهٔ علم پیامبر و کوشش فراوانی که در فهم دین داشته‌اند همان‌گونه که تاریخ از کوششهای مردان دینی صدر اسلام برای ما بیان می‌دارد. از اینجا آشکار می‌شود که بازگشت از طریقه و سنّت آنان و خارج شدن از اجتماع ایشان و تفسیر آیه‌ای از آیات براساس آنچه آنان نگفته‌اند و بدان گزارش نداده‌اند، بدعت است. در مقابل، سکوت کردن دربارهٔ آیاتی که*

۴. زرکلی درباره او می‌گوید: مصطفی صادق رافعی دانشمندی ادیب و شاعری از نویسندگان بزرگ بود که اصل او از طرابلس شام بود. (الاعلام ۷: ۲۳۵) به سال ۱۳۵۶ درگذشت.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

آنان سکوت کرده و بیانی از آن ارائه نکرده‌اند، واجب و لازم است. (تفسیر المیزان: ج ۳ / ص ۸۳)

آنگاه علّامه طباطبایی در پاسخ این سخنان و نقد آنها می‌نویسد:

*آن سخنانی که به عنوان تفسیر قرآن از کلام صحابه نقل شده ـ بدون توجّه به طرق اسنادی آن ـ اختلاف صحابه در فهم قرآن را می‌رساند تا جایی که حتّی بیانات یک نفر از آنان نیز با اختلاف و چندگونگی نقل شده و این مطلب بر شخص متتبّع ژرف‌نگر در اخبار آنان پوشیده نیست. و این مطلب که باید حتماً یکی از اقوال مختلفِ نقل شده از آنان را پیرامون آیه برگزینیم و از خَرق اجماع آنان و خروج از جماعت آنان بپرهیزیم، قابل قبول نیست. زیرا آنان خود این راه را نپیموده‌اند و این روش را ضروری نشمرده و به اختلاف بین خود اهمّیّت نداده‌اند. پس چگونه است که دیگران بر آنچه آنها گفته‌اند پافشاری دارند؟ سخنان آنها ـ از حیث حجّیّت ـ نسبت به دیگران امتیازی ندارد و مخالفت کردن دیگران با آنان، امری نامشروع و حرام شمرده نمی‌شود؛ ضمن اینکه این روش و تکیه بر نقل آنچه از مفسّران صدر اسلام، یعنی صحابه و تابعین، دربارهٔ معانی آیات قرآنی رسیده، موجب توقّف سیر علمی است. اگر ما در صدد جستجوی حقیقت نباشیم و حقایق را فقط در سخنان دانشمندان پیشین و کتابهای تفسیری صدر اسلام جستجو کنیم، شیوه‌ای باطل در پیش گرفته‌ایم. به علاوه، می‌دانیم که آنچه دربارهٔ تفسیر از آنان نقل شده، چیزی جز معانی ساده و عباراتی بسیط و خالی از عمق و دقّت نظر است. در این صورت، با مفهوم این آیهٔ شریفه چه کنیم که می‌فرماید: ﴿ **و نزّلنا علیك الکتابَ تبیاناً لکلِّ شيء** ﴾ (نحل: ۱۶ / ۸۹) (و ما بر تو کتاب را نازل کردیم تا بیان هر چیزی باشد) پس آن دقّت نظرهای معارفی قرآن را از کجا بیابیم؟*

صاحبان این نظریه گفته‌اند:

مگر می‌شود که معانی قرآن بر آنان مخفی مانده باشد، با توجّه به اینکه ایشان دارای فهم و جدیت و اجتهاد فراوانی در تفسیر قرآن بوده‌اند؟ این سخن نیز باطل است؛ زیرا در بسیاری از معانی آیات قرآنی، بین اینان اختلاف واقع شده و در

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

سخنان زیادی که از آنان نقل شده، تناقضات زیادی وجود دارد. اختلاف و تناقض قابل تصور نیست، مگر اینکه فرض کنیم که حق و حقیقت، بر پاره‌ای از آنان پنهان مانده و راه حق با باطل درآمیخته است. (تفسیر المیزان: ج ۳ / ص ۸۵)

و امّا مطلبی از سیّد ابن‌طاووس نقل شده بدین صورت که: «علم صحابه نسبت به نزول قرآن صحیح‌تر است.» در پاسخ می‌گوییم که سیّد ابن‌طاووس این مطلب را در ردّ سخن جُبائی در تفسیر آیهٔ ﴿**قال الذي عنده علمٌ من الكتاب**﴾ (نمل (۲۷): ۲۴) گفته است، و این، از باب جدال احسن است و الزام خصم به آنچه خود آن را باور دارد.

اگر آیت‌الله معرفت می‌خواهد عقاید سیّد ابن‌طاووس را در باب صحابه و حدیث نجوم ادّعایی اهل سنّت بدست آورد، باید به کتاب طرائف ایشان مراجعه کند که سیّد ابن‌طاووس گوید:

*و از روایات عجیب و نادر اهل سنّت آن است که ایشان از پیامبر عبارتی به این مضمون نقل کرده‌اند که حضرتش فرمود: «**أصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهدیتم**: اصحاب من همچون ستارگان آسمان‌اند که به هر کدامشان اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.» در حالی که ما می‌دانیم برخی از صحابه همدیگر را تکفیر کردند و پاره‌ای دیگر همدیگر را به گمراهی نسبت داده و بعضی خون یکدیگر را حلال شمرده‌اند که برخی از این موارد قبلاً گذشت؛ مانند اتّفاقاتی که در هنگام کشته شدن عثمان پیش آمد و جنگ بصره (جمل) و صفّین و حوادث مشابه بسیاری که حاکی از تناقضات و اختلافات بین صحابه است. پس اگر اقتدا به هر کدام از آنها درست باشد، ناگزیر اقتدا به برخی دیگر خطا خواهد بود؛ چرا که برخی نسبت به برخی دیگر، شهادت خطا و اشتباه داده‌اند و این موجب گمراهی و قتل آنان می‌شود. بدین روی، ضعف این گونه روایات آشکار می‌شود که چه اندازه با عقل انسانهای دیندار، فاصله دارد.* (الطرائف: ص ۵۲۳)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]